

«نون والقلم» به زبان انگلیسی

By the Pen

By: jalal Al - e Ahmad

Translated by: M.R Ghanoon Parvar

Introduction by: Michael C. Hillmann

Copyright C 1988 by university of Texas press. 129 p.

ترجمه آثار زنده‌یاد جلال‌آل احمد همواره مورد توجه نویسندگان، پژوهشگران و علاقه‌مندان به ادبیات معاصر ایران در زبانهای زنده دنیا بوده و هست.

در زمان حیات آل‌احمد تعدادی از کتابهایش ترجمه شد و در این پانزده سال اخیر غالب آثار وی به زبانهای: انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، عربی، روسی، ژاپنی، چینی و ترکی ترجمه شده است. (کتاب‌شناسی‌ای از این ترجمه‌ها و مشخصات آنها توسط نگارنده تهیه و تدوین شده است).

در بین ترجمه‌های آثار آل‌احمد، داستانها و رمانهای وی جایگاه ویژه‌ای دارد و بیشتر از سایر کارهای او مورد استقبال قرار گرفته است. یکی از جاذبه‌های اصلی برای مترجمان آثار آل‌احمد این نکته است که او در داستانها و رمانهایش تصویری دقیق از جامعه خود ارائه داده

است. مسائل مطروحه در داستانهای آل احمد از عمق جامعه مایه گرفته و آل احمد با نثر خاص خود و هشیاری ویژه‌ای که داشت دست به تصویری دقیق از جامعه روستایی و شهری زده است. تعهد و حساسیت او نسبت به سرزمین و مردمش از نکاتی است که برای او مقدس بودند و از این بابت هیچگونه سازش و گذشتی را نمی‌پذیرفت، زندگی کوتاه اما پربارش گواه این مدعاست.

رمان *نون والقلم*^۱ در بین آثار آل احمد از نثر و شیوه‌ای متفاوت برخوردار است. عنوان کتاب برگرفته شده از آیه اول از سوره قلم قرآن مجید است: *ن والقلم و ما یسطرون* (سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد) انتخاب عنوان رمان از قرآن مجید و با معنایی که بر آن مترتب است، نشان‌دهنده اهمیت است که نویسنده به این کتاب و پیمایش دارد.

وقایع رمان در عصر صفویه می‌گذرد و صحبت از فرقه نقطویان است که در آن دوران فعالیت زیرزمینی داشتند و آنان را «قلندر» می‌گفتند و حامی مردم مظلوم و زیر ستم حکام بولکند. شرایط مملکت بحرانی می‌شود و تاج و تخت سلطان به خطر می‌افتد. منجمان و مشاوران سلطنت به این نتیجه می‌رسند که سلطان را به مدت سه روز از پایتخت دور کنند، تا عوامل بیرونی و درونی سلطان بتوانند با تجدید قوا و تفرقه در بین صفوف انقلابیون، اوضاع را آماده بازگشت سلطان کنند. مردم به قراولخانه‌ها هجوم می‌برند و اسلحه به دست مردم می‌افتد. زندانها گشوده می‌شود و شهر به دست مردم می‌افتد. اما دول بیگانه و جاسوسان بیکار نمی‌نشینند و اسلحه وارد می‌کنند و بر سر اداره مملکت، میان انقلابیون تفرقه می‌افتد و نهضت مردم با شکست روبرو می‌شود. قبله عالم وارد شهر می‌شود و انقلابیون جلوی موکب ملوکانه قربانی می‌شوند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آل احمد در واقع شکست نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در قالب این دوران تاریخی بیان کرده است: «*قصه نون والقلم* را - سال ۱۳۴۰ - که به سنت قصه‌گویی شرقی است و در آن چون و چرایی شکست نهضت‌های چپ معاصر را برای فرار از مزاحمت سانسور در یک دوره تاریخی گذشته‌ام و وارسیده»^۲ آل احمد با تسلطی که به تاریخ و ادبیات ایران داشته است توانسته است ماجرای کودتای ۲۸ مرداد را در قالب یک دوران تاریخی دیگر بیان کند و زیان خاصی را برای بیان این فاجعه انتخاب کرده است: «*توی نون والقلم* فرار کردم به همچه استعاره‌ای. چون چاره نداشتم. نمی‌توانستم حرف‌هایم را صریح بزنم.»^۳ گفت‌وگوی دو تن از عناصر رمان در پایان ماجرا عبرت‌انگیز است. ماجرای نهضت و شکست آن موضوع بحث و جدل آنان است. دو نماینده روشنفکری و مسئول با دو خاستگاه اجتماعی، مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. میرزا اسدالله چاره را در این می‌بیند که با مردم و در کنار آنها تا شهادت بماند. اما

میرزا عبدالزکی به این نتیجه رسیده است که نهضت شکست خورده و باید فراموش کرد. در این گفت و گو که می‌خوانید آل‌احمد آخرین حرفهایش را زده است و می‌توان آن را وصیتنامه او برای اهل قلم دانست.

«میرزا عبدالزکی به تاخت خودش را رساند به تکیه پالان‌دوزها که نه قلندره‌های تفنگ به کول مثل هر روز تو دالان و حیاطش پلاس بودند و نه از همکاریهای میرزا اسدالله خبری بود. فقط خود میرزا تک‌وتنها پشت بساطش نشسته بود و داشت یک کتاب شعر را رونویس می‌کرد. پیدا بود که بوی الرحمن اوضاع بلند شده. سلام وعلیک کردند و بعد میرزا عبدالزکی خلاصه وقایع را با ماحصل مذاکره قلندرها نقل کرد و دست آخر گفت:

- به هر صورت جانم، اهل حق امشب می‌روند. و باز جانم از فردا همان آتش است و همان کاسه.

میرزا اسدالله گفت: «لابد تو هم باهاشان می‌روی؟»

میرزا عبدالزکی گفت: «البته جانم. جانم را از سر راه که نیاورده‌ام. دیگر عهد لیلی و مجنون که نیست تا من پای یک زن هم آبرویم را بگذارم و هم جانم را. همه حرفها را هم با درخشنده زده‌ام. الحمدلله محتاج من نیست. اصلاً جانم، تو هم باید راه بیفتی.»

میرزا اسدالله گفت: «چرا؟ مگر چه خبر شده؟ تویی بود و عرق کرد.»
میرزا عبدالزکی گفت: «جانم خیال می‌کنی با فرشته‌ها طرفی؟ اولین کسی که بیاید سراغت همان پیشکار کلاتر است. جانم، یادت رفته ده که بودیم چه بلایی سرش آوردیم؟ من و تو رفته‌ایم زیر بال اینها را گرفته‌ایم جانم، یعنی شریک جرمشان شده‌ایم. مگر نمی‌دانی که بنای این حکومت بر کینه است؟»

میرزا اسدالله گفت: «می‌دانم آقا سید. اما من جرمی نکرده‌ام.»
میرزا عبدالزکی گفت: «نمی‌فهمم جانم. اگر اردو بیاید اولین نفری را که بگیرند تویی. با آن سوابق و با این کارهای دیوان قضا. جانم خیال می‌کنی می‌آیند تاج افتخار به سرت می‌زنند؟»

میرزا اسدالله گفت: «خوب، بعد؟»
میرزا عبدالزکی گفت: «بعد ندارد جانم. می‌خواهی خودت را فدا کنی؟ می‌خواهی شهید بشوی؟ راستی که کار این شهیدپرستی تو هم دیگر به شهیدنمایی کشیده، جانم.»

میرزا اسدالله گفت: «دهم من بچاد آقاسید. اما من حالا می فهمم که چرا کسی تن به شهادت می دهد. چون بازی را می بازد، و فرار هم نمی تواند بکند. این است که می ماند تا عواقب باخت را تحمل کند. وقتی کسی از چیزی یا جایی فرار می کند، یعنی دیگر تحمل وضع آن چیز یا آن جا را ندارد و من می خواهم داشته باشم. برای من تازه اول امتحان است.»

میرزا عبدالزکی گفت: «می بینی که داری ادای شهدا را در می آوری، جانم. آخر اینهمه که در مرگ شهدا عزا گرفتیم بس نبود؟ امکان عمل را می گذاریم برای دیگران و خودمان به شهیدنمایی قناعت می کنیم. جانم، همین است که کارمان همیشه لنگ است. یادت رفته می گفתי باید از پیش نقشه داشت؟ خوب جانم، این فرار هم یک نقشه است. آمادگی برای بعد است. جانم، یک نوع مقاومت است.»

میرزا اسدالله گفت: «نه، فرار مقاومت نیست. خالی کردن میدان است. کسی که فرار می کند از خودش سلب حیثیت می کند. حتی در یک بازی یا باید برد یا باید باخت. صورت سوم ندارد. معامله بازار که نیست تا دلال وسطش را بگیرد. معامله حق و باطل است.»

میرزا عبدالزکی گفت: «جانم بدجوری داری حرف شهدا را می زنی. باورت شده.»
میرزا اسدالله گفت: «پس تو خیال می کردی داریم بازی می کنیم؟ یادت است چه عجله ای داشتی و من چه تأملی می کردم؟ و تازه به کجا فرار می کنید؟ خیال می کنی آسمان هند چند رنگ است؟ این صدایی که از دور می رسد صدای طبل است.»

میرزا عبدالزکی گفت: «جانم، گفتم که می رویم خودمان را آماده مقاومت بعدی بکنیم.»

میرزا اسدالله گفت: «نه دیگر، کار شما تمام است. برای شما ماجرابی بود و گذشت. اما برای من تازه شروع شده. برای من مؤثرترین نوع مقاومت در مقابل ظلم، شهادت است. گرچه من لیاقتش را ندارم. تا وقتی حکومت با ظلم است و از دست ما کاری برنمی آید حق را فقط در خاطره شهدا می شود زنده نگهداشت.»

میرزا عبدالزکی گفت: «می بینی جانم. عاقبت مُر آمدی. آخر اینهمه خاطره حق که با تن اینهمه شهید دفن شد کی به برافتادن ظلم کمک کرد جانم، که تو حالا می خواهی ادای شهدا را در بیاوری؟»

میرزا اسدالله گفت: «همین که من و تو به امیدی حرکت کردیم، شهدا را پیش چشم داشتیم. می خواستیم میراث آنها را حفظ کنیم. می دانی آقاسید. درست است که شهادت دست

ظلم را از جان و مال مردم کوتاه نمی‌کند، اما سلطهٔ ظلم را از روح مردم می‌گیرد. مسلط به روح مردم خاطرهٔ شهادت، و همین است بار امانت. مردم به سلطهٔ ظلم تن می‌دهند اما روح نمی‌دهند. میراث بشریت همین است. آنچه بیرون از دفتر گنبدیۀ تاریخ به نسلهای بعدی می‌رسد همین است.^۴»

ملاحظه می‌کنید بیست و هشت سال قبل وجدان بیدار اهل قلم، زنده‌یاد جلال آل‌احمد چگونه پیام تعهد و مسئولیت را سر داده است. این کتاب سندی است در تاریخ ادبیات متعهد سرزمین ما که جاودان خواهد ماند.

ترجمهٔ نون‌والقلم به زبان انگلیسی به وسیلهٔ محمدرضا قانون‌پرور انجام گرفته است. وی در بارهٔ این کتاب در یادداشت ابتدای کتاب چنین می‌نویسد: «نون‌والقلم، پخته‌ترین اثر داستانی آل‌احمد است و شاید ماندنی‌ترین اثر اوست. رمانی است که با معیارهای رمان‌نویسی نوین نوشته شده، هرچند که از جهت زبان و لحن ملهم از شیوهٔ داستان سنتی ایرانی است. آل‌احمد در نون‌والقلم دوره‌ای ای را که روشنفکر در برخورد با جامعه در برابر دارد، ترسیم می‌کند. او خوانندهٔ خویش را به شنیدن قصهٔ «یکی بود یکی نبود» خود دعوت می‌کند اما از او می‌خواهد که بر مسائل نظری و عملی اجتماعی، به ویژه نقش و تأثیر نویسنده در جامعه، تأمل کند.» در بارهٔ ترجمهٔ این رمان می‌نویسد: «نوشته‌های آل‌احمد، مترجم را با دشواریهای نهفته در شکل بیانی خویش، روبرو می‌سازد. نون‌والقلم نیز چنین است. در واقع، در این اثر، دشواریهای ویژه سبک تجربی او هم بر دشواریهای دیگر افزوده می‌شود. هدف این ترجمه وفاداری به اصل بوده است. کوشیده‌ام از افتادن در ورطهٔ ترجمهٔ واژه به واژه از سویی، و ترجمهٔ آزاد از سوی دیگر، در امان بمانم و در حد امکان بافت اصلی اثر را حفظ کنم.»

مایکل هیلمن استاد ادبیات فارسی دانشگاه آستین تگزاس مقدمهٔ مبسوطی در بارهٔ زندگی و آثار آل‌احمد به ویژه نون‌والقلم نوشته و نکات قابل توجهی را ذکر کرده است. این مقدمه بعد از یادداشت مترجم در چاپ انگلیسی نون‌والقلم آمده است.

۱. نون‌والقلم، چاپ اول، تهران، آبان ۱۳۴۰.

۲. یک چاه و دو چاله، چاپ اول، انتشارات رواق، ۱۳۵۷، ص ۵۴.

۳. «اندیشه و هنر» گفت‌وگو با جلال آل‌احمد، شمارهٔ ۴، مهرماه ۱۳۴۳.

۴. نون‌والقلم، چاپ دوم، انتشارات رواق، ص ۲۲۷، ۲۲۴.